

جهانی شدن و بی‌ثباتی جهانی

دکتر دال سیونگ یو *

چکیده

جهانی شدن به شیوه‌ای که آمریکایی‌ها با تعبیر خود و در مسیر منافع خود در راستای نئولیبرالیسم به پیش می‌برند، موجب قطب بندی فقر و ثروت و توسعه و توسعه نیافتگی در جهان می‌شود و زمینه‌ای برای بروز ناآرامی‌های سیاسی است. از سوی دیگر جهانی شدن اقتصادی ناپایداری‌های اقتصادی خاص خود را به همراه دارد و آمریکا را هر چه مناسب برای مهار این ناپایداری‌ها را بسط هژمونی جهانی خود تا حد ایجاد یک امپراتوری غیر سرزمینی به حساب می‌آورد. گسترش ناپایداری‌های اقتصادی و سیاسی بسط هژمونی آمریکا را بر می‌انگیزد و موجب گسترش فاصله‌ی فقر و غنا و توسعه و توسعه نیافتگی و مقاومت مناطق و مردم به حاشیه رانده شده می‌شود. این دو متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند تا جهان ما را از یک سو به سمت آشوب‌های تازه و از سوی دیگر به سمت شکل‌های تازه‌ای از مقاومت و سلطه سوق دهند. جهانی سازی به شیوه‌ی آمریکایی و گسترش خشونت‌های سیاسی ناشی از آن در مناطق به حاشیه رانده شده چهره‌ی آینده‌ی جهان ما را ترسیم می‌کند.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن، قطب بندی فقر و ثروت، به حاشیه رانده شدگی، امپراتوری غیر سرزمینی، خشونت‌های سیاسی

*دانشیار دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک کره جنوبی (با توجه به اینکه نامبرده سالها در ایران زندگی کرده است مسلط به زبان فارسی بوده و مقاله را به زبان فارسی ارائه نموده است)

مقدمه

جهانی شدن اقتصادی، بسیاری از چیزها را با خود جهانی کرده است. از جمله ی اینها ناپایداری ها و به همراه آن خشونت های سیاسی است که در زمان ما ابعاد تازه ای گرفته است. این نوشته می خواهد نشان دهد که بسیاری از شکل های تازه ی ناآرامی ها و خشونت های سیاسی، از جمله تروریسم، ریشه در جهانی سازی دارد. جهانی شدن در شکل کنونی آن، که متضمن تشدید قطب بندی فقر و غنا و توسعه و عدم توسعه و ناامنی های اقتصادی است و جهانی سازی که متوجه پیشبرد شکل های خاصی از هدایت جریان های جهانی شدن و شیوه ی خاصی از توزیع فایده ها و زیان های آن است از منابع عمده ی بروز خشونت های سیاسی است.

جهانی شدن اقتصادی در دهه های اخیر تشدید قطب بندی اقتصادی و احساس محرومیت توده های وسیعی از مردمان به حاشیه رانده شده را به همراه داشته است. جهانی سازی نیز چنانکه توسط قدرت های بزرگ اقتصادی و سیاسی و در رأس آنها ایالات متحده هدایت شده است در جهت همین جریان عمل کرده است و ثمره ی جهانی شدن را به نفع گروه های محدودی از مردمان مناطق مرکز توزیع کرده است. علاوه بر این، ایالات متحده که در مقام قدرت اصلی هدایت کننده جریان جهانی سازی مهار این جریان را با بسط هژمونی جهانی خود مرتبط می بیند در همه جا واکنش های هویت خواهانه مردم را بر می انگیزد. مجموع اینها زمینه های گسترده ای را برای بروز ناپایداری و خشونت سیاسی در عرصه ی بین الملل ایجاد می کند.

در این نوشته تلاش شده است تا با رجوع به آثار و پیامدهای جهانی شدن و سیاست های جهانی سازی و همچنین واکنشهایی که به واسطه ی این پیامدها و سیاست ها بر انگیزته شده است. ارتباط بین دو دسته از پدیده ها شامل جهانی شدن اقتصادی و خشونت های سیاسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

جهانی شدن یک سویه

گرچه کم و بیش همه تحلیل گران جریانی چون "جهانی شدن" را به عنوان یک پدیده ی واقعی به رسمیت شناخته اند، اما درباره ی منشاء، مفهوم، عمل کرد، آثار و پیامدهای گوناگون آن

اتفاق نظر ندارند. نگارنده قصد ندارد در این مقاله‌ی کوتاه درباره این مسائل وارد بحث تفصیلی شود. با این حال برای اینکه دیدگاه خود را درباره‌ی جهانی شدن و برخی جوانب آن روشن کند ذکر اشاراتی را در این باب لازم می‌داند.

"جهانی شدن" که اکنون به یکی از رایج‌ترین واژه‌ها در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بسیاری عرصه‌های دیگر تبدیل شده است، نخست در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ وارد حوزه‌ی روزنامه‌نگاری شد و بعد به سرعت بر سر زبانها افتاد. با این حال جهانی شدن به عنوان یک فرایند پدیده تازه‌ای نیست که در دو دهه اخیر پیدا شده باشد. نگارنده با نظر کسانی همراه است که جهانی شدن را پدیده‌ای بشری به شمار می‌آورند که آغاز آن به شروع تاریخ بشر برمی‌گردد. نیروی محرک جهانی شدن کار تولیدی بشر است که در ماهیت خود اجتماعی است و همراه با تاریخ بشر رشد می‌کند و شتاب و ابعاد تازه‌ای می‌گیرد. زمانی طولانی پشت سر گذاشته شد تا جهانی شدن شکل و ابعاد امروزی را کسب کرد. نخستین تمدنها در مناطق پراکنده‌ای از جهان پیدا شدند و ارتباط آنها با یکدیگر محدود بود. کوه‌ها، دریاها، بیابانها و مسافتها بین آنها فاصله انداخته بود و ارتباط آنها با یکدیگر و تاثیر و تاثر و تعامل آنها با یکدیگر را به شدت محدود کرده بود. امپراتوریها و بعداً دینهای جهانی مثل یهودیت، مسیحیت و اسلام نخستین تجارب

بشری در جهت جهانی شدن بودند. اما همه اینها ظرفیت محدودی برای جهانی کردن در ابعاد وسیع و واقعا جهانی داشتند.

با پیدایش نظام تولید سرمایه‌داری و به طور کلی نهادهای تجدید غرب در اروپای غربی است که جهانی شدن سرعت و ظرفیت تازه‌ای کسب کرد و زمینه جهانی شدن امروزی را فراهم کرد. پدیده‌های استعمار و امپریالیسم به عنوان عوامل مهمی در تاریخ تکامل سرمایه‌داری جهانی و از مراحل مهم شتاب‌گیری فرایند جهانی شدن در شکل جدید آن بودند. جهانی شدن در شکل کنونی، به نظر نگارنده جهانی شدن سرمایه‌داری است و ضعفهای آن ناشی از سرشت همین نظام است. جهانی شدن از دهه ۱۹۷۰ چنان ابعاد و شتابی گرفت که مفهومی برای آن ساخته شد و وارد خودآگاه بشری شد (رابرتسون، ۱۳۸۵).

جهانی شدن در رایج ترین معنا به فرایندی اشاره دارد که در جریان آن مناسبات اقتصادی تا حد ممکن از محدودیتهای سرزمینی و کنترل دولتهای ملی بیرون می آید و در جهت تبعیت از یک بازار جهانی به پیش می رود. در چنین حرکتی قرار است در نهایت جهان به مکان واحدی (اکسفورد، ۱۳۸۷) فراتر از همه مرزهای اقتصادی، فرهنگی و ملی تبدیل شود. مانوئل کاستلز پیدایش عصر اطلاعات و ارتباطات و شکل گیری جامعه ی شبکه ای را زمینه ساز چنین شرایطی به شمار می آورد (کاستلز). گرچه جهانی شدن محدود به عرصه ی اقتصاد نیست ولی در حال حاضر جهانی شدن اقتصادی شاخص ترین شکل جهانی شدن است.

از وجوه مشخصه ی جهانی شدن اقتصادی یا به عبارتی جهانی شدن سرمایه داری تقسیم جهان به قطبهای فقیر و غنی، توسعه یافته و توسعه نیافته و به تعبیری «برندگان و بازندگان» است. این تقسیم بندی متضمن تقسیم بندی جهان به دو قطب فقیر و غنی است. کاستلز معتقد است که این تقسیم بندی حتی در درون کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری نیز وجود دارد (کاستلز، همان). چنین شکافی در ساختار اقتصادی، تفرق در حیات سیاسی را ایجاد کرده است. به نظر نگارنده چنین قطب بندی و شکافی از مهمترین زمینه های بروز نا امنی، بی ثباتی و خشونتهای سیاسی است.

توسعه اقتصادی و توسعه فاصله ها

دوران بعد از جنگ جهانی دوم با دو آرزوی بزرگ آغاز شد، یکی صلح و آرامش و دیگری پیشرفت و توسعه. بنیان گذاران سازمان ملل با تاسیس ارگانی به نام شورای اقتصادی و اجتماعی به رابطه ی بین این دو یعنی صلح و آرامش از یک سو و پیشرفت و توسعه از سوی دیگر صحنه گذاشتند. هنگامی که کشورهای تازه استقلال یافته دسته دسته وارد عرصه سیاست جهانی شدند سودای توسعه ی اقتصادی هر روز دامنه ی وسیع تری پیدا کرد و به دغدغه ی هر روز دولت های نوپا تبدیل شد. ملت های آزاد شده می خواستند هر چه سریع تر خود را به سطح رفاه و پیشرفت مردمان کشورهای توسعه یافته برسانند. در آن زمان دولت ها و مردم مناطق توسعه نیافته و پیرامونی هنوز بسیار خوشبین بودند و آرزوهای بزرگی را در سر می پروراندند. اما این خوشبینی

دوام زیادی پیدا نکرد و کم کم بسیاری از آنها متوجه شدند که توسعه آرزویی آسان یاب نیست. به این ترتیب دورنمای توسعه به یک سراب تبدیل شد. نظام اقتصادی جهانی برای بسیاری از کشورها و مناطق وضعیت در حاشیه بودن را رقم زده بود. (Wallerstein, 2003)

جهانی شدن در کل با توسعه‌ی اقتصادی و بالا رفتن تولید و ثروت جهانی همراه بود، اما نه برای مردم و مناطقی که بیشترین نیاز را به آن داشتند. تولید ناخالص جهان در سه دهه‌ی اخیر نزدیک به ۵ برابر افزایش یافت اما این افزایش در عین حال با افزایش فاصله‌ی بین مردم فقیر و مردم غنی رقم خورد. جهانی شدن و قطبی شدن با روند یکسانی به پیش رفتند. (خور، ۱۳۸۳)

در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، یعنی آغاز شتاب گرفتن روند جهانی شدن در مرحله‌ی تازه‌ی آن، درآمد سرانه‌ی کشورهای مرکز ۴۰ برابر کشورهای پیرامونی بود، اما در سالهای آغازین سده بیست و یکم این رقم به ۸۰ برابر افزایش یافت تا دنیایی از رفاه در یک سو و انبوهی از فقر و فلاکت در سوی دیگر ایجاد کند. جوزف استیکلیتز مؤلف کتاب جهانی سازی و مسائل آن که خود زمانی مشاور بیل کلینتون رئیس جمهور سابق آمریکا و معاون ارشد بانک جهانی بوده است می نویسد؛ "فاصله‌ی روزافزون میان داراها و ندارها باعث شده است که بسیاری در جهان سوم در فقر مطلق به سر برند و با روزی کمتر از یک دلار زندگی کنند. به رغم وعده‌های مکرر در مورد کاهش فقر که در دهه‌های پایانی قرن بیستم داده می شد، تعداد واقعی افرادی که در فقر به سر می برند، عملاً حدود صد میلیون افزایش یافت." (استیکلیتز، ۱۳۸۲) او در دنباله‌ی این بحث می آورد که در سال ۱۹۹۰ تعداد کسانی که با روزی کمتر از ۲ دلار زندگی می کردند دو میلیارد و هفتصد هزار نفر بود. این تعداد در سال ۱۹۹۸ به دو میلیارد و هشتصد هزار نفر رسید. و در ادامه می افزاید که غرب جهانی سازی را طوری سازمان می دهد که منافع آن به نحو بی تناسبی به زیان کشورهای توسعه نیافته تمام می شود (همان، ص ۲۸) قیمت کالاهای کشورهای در حال توسعه در نسبت با کالاهای کشورهای توسعه یافته سیر نزولی داشته است. این سیر نزولی هر سال میلیاردها دلار به کشورهای در حال توسعه زیان می زند. در سال پایانی قرن بیستم حدود ۵ درصد جمعیت مرفه در ثروتمندترین کشورهای جهان ۸۲ درصد صادرات و ۶۸ درصد سرمایه گذاری های مستقیم خارجی را نصیب خود کرده بودند.

فقر و بی ثباتی سیاسی

در بیشتر کشورهایی که خشونت های سیاسی گسترش و شدت بیشتری داشته است، میزان توسعه و رشد درآمدهای سرانه در پایین ترین سطح بوده است. تحلیل گران بین میزان درآمد سرانه و افزایش شکاف های سیاسی رابطه ی معناداری می بینند. (Sprinzak, 1998) در تمام کشورهایی که طی دهه های اخیر دستخوش ناپایداری ها و خشونت های سیاسی بوده اند، طی سال هایی دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ رشد درآمد سرانه کمتر از حدی بوده است که برای جلوگیری از فقیرتر شدن به عنوان حد اقل لازم محسوب می شود. برای نمونه نرخ رشد درآمد سرانه در الجزایر نیم در صد، در سودان یک دهم در صد، در پرو، آنگولا و کنگو دو دهم در صد و در مکزیک ۱/۸ در صد بوده است. (ریورور، ۱۳۸۴) در یک جمع بندی کلی تر می توان گفت که در بیشتر کشورهایی که در آنها خشونت ها، جنگ های داخلی، انواع آشوب ها و برخوردهای مسلحانه حضور مستمر داشته است، درآمد سرانه آنها کمتر از ۳ در صد بوده یعنی میزانی که برای جلوگیری از فقیرتر شدن کشور یک حد اقل لازم شمرده می شود. در برخی از فقیرترین مناطق افریقا و آمریکا جنوبی قدرت سیاسی عملا در دست قاچاقچیان و جنگ سالاران است. در برخی از این کشورها دولت های مرکزی چنان ضعیف هستند که برای حفظ امنیت برخی مناطق با شرکت های فراملی قرارداد می بندند. به حاشیه رانده شدن، احساس محرومیت و طردشدگی به دست قدرت های بزرگ و متکبر از زمینه های بیدایش جریان های افراطی مثل القاعده است. جوانان کشورهای خاورمیانه قدرت های غربی را مسئول طردشدگی ملت های خود و ستم هایی می دانند که در فلسطین، بوسنی، چین بر مسلمانان روا داشته می شود. (Calvert, 2004)

جهانی شدن همچنین از عوامل بروز ناامنی های اقتصادی است. تجارب تاریخی از رابطه بین ناامنی های اقتصادی و رشد گرایش های افراطی حکایت دارد. کارا پولانی در کتاب تحول بزرگ نشان داده است که چگونه ناامنی های ناشی از بازار و اقتصاد در اروپای دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ موجب رشد گرایش های فاشیستی و استالینیستی در پهنه وسیعی از جهان شد. (Sandbrook and Romano, 2004)

ظاهرا بین شتاب گرفتن جهانی شدن و افزایش جریان‌ات افراطی و تروریسم نیز همزمانی وجود داشته است. می‌توان این همزمانی را به مثابه‌ی نشانه‌ی همپیوندی گرفت. آیا اتفاقی است که این دو روند با شتاب مشابهی همپای هم پیش رفته‌اند؟

جهانی شدن و امپراتوری جهانی

جهانی شدن در عین حال با نقش تازه‌ی آمریکا در سیاست جهانی ملازم‌ت داشته است. این نقش تا آنجا برجستگی داشته است که برخی جهانی شدن را به منزله‌ی آمریکایی شدن تعبیر کرده‌اند. حتی برخی از امپراتوری غیر سرزمینی آمریکا در شرایط جهانی شدن کنونی سخن به میان آورده‌اند. صرف نظر از درست یا نادرست بودن چنین تعبیرهایی واقعیت این است که جهانی شدن مقتضیات تازه‌ای را برای سیاست‌های آمریکا فراهم کرده است. این سیاست‌ها متضمن نقشی جهانی برای آمریکا است که به نوبه‌ی خود واکنش‌هایی را در پهنه‌ی جهانی علیه این سیاست‌ها بر می‌انگیزد. ناپایداری‌های اقتصادی که با جهانی شدن اقتصاد ملازم‌ت دارد دولت آمریکا را به این سمت سوق داده است که برنامه‌ی گسترده‌ای را برای کنترل همه‌جانبه‌ی اوضاع جهان طرح و اجرا کنند. این امر، دولتمردان آمریکا را به اتخاذ سیاست‌هایی کشانده است که این کشور را در حد موضع یک امپراتوری جهانی قرار داده است. (Crawford, 2004)

از طرف دیگر این امپراتوری جهانی برای خود یک رسالت جهانی قایل است. این رسالت عبارت است از پیشبرد امر بازار آزاد و همراه آن پشتیبانی از قرائت خاصی از دموکراسی. ایالات متحده همواره برای خود یک رسالت جهانی قایل بوده است. بعد از جنگ جهانی دوم از یک سو می‌بایست شوروی را محاصره کند و از سوی دیگر اروپا را در مهار داشته باشد. این مهار دوگانه برای این بود که از توسعه‌ی کمونیسم شوروی جلوگیری کند ضمن اینکه از حرکت اروپا به سوی یک سوسیالیسم دموکراتیک نیز ممانعت به عمل آورد. علاوه بر آن می‌بایست جهان سوم را هم به عنوان جهان حاشیه‌ی سرمایه‌داری غرب نگاه دارد. با این حال، فروپاشی شوروی ابعاد تازه و دامنه تازه‌ای به این سیاست داد. اکنون آمریکا منافع و آسیب‌پذیری‌های خود را به صورت یک شبکه جهانی می‌بیند. دولتمردان آمریکایی می‌گویند که در شرایط جهانی، خطوط تمایز بین

مسائل مداخلی و مسائل خارجی زایل شده است. منافع آنها و آسیب پذیری های آنها به موازات هم جهانی شده است. (Blerich, 2002)

آمریکایی ها می گویند که با توجه به این ملاحظات باید همواره در همه جا برای مقابله با هر تهدیدی نسبت به منافع خود آماده باشند. آنها می گویند که اکنون نه تنها دولت بلکه شهروندهای آمریکایی نیز تهدیدهای متوجه ی خود را جهانی می بینند. بر همین اساس تصور می کنند که امنیت آنها را فقط هژمونی جهانی آمریکا می تواند تامین کند.

با توجه به شرایط جدید، دولتمردان آمریکایی راهبردی را برای نیروهای مسلح خود طرح کرده اند که جهان را در معرض خطر دائم قرار می دهد. بنا به این راهبرد، نیروهای مسلح آمریکا باید آماده باشند برای هر تهدیدی نسبت به منافع آمریکا به اقدام نظامی متوسل شوند، حال چه منابع برای مقابله با چنین تهدیدی کافی باشد یا کافی نباشد، خواه هدف به روشنی تعریف شده باشد یا به روشنی تعریف نشده باشد، چه کنگره و مردم از آن پشتیبانی کنند و یا پشتیبانی نکنند. خطوط اصلی راهبرد جدید نظامی آمریکا عبارتند: (۱) حفظ برتری نظامی تام و تمام در جهان (۲) جنگ پیشگیرانه (۳) جلوگیری از تکثیر سلاح های هسته ای. این راهبرد تنها با واقعه ی ۱۱ سپتامبر و دوران بعد از این واقعه، که دوران تازه ای توصیف شده، ارتباط ندارد، بلکه راهبردی است که به دنبال فروپاشی شوروی و در اوایل دهه ۱۹۹۰ طرح شده است.

تعدیل اقتصادی و توسعه اقتصادی

آمریکا برای پیشبرد انترناسیونالیسم خود وسایل مختلفی در اختیار دارد. این وسایل محدود به قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و امکانات دیپلماتیک نیست. موسسات اقتصادی بین المللی مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از دیگر وسایل مهم در پیشبرد انترناسیونالیسم لیبرال آمریکا هستند. سازمان هایی چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی طی سه دهه ی اخیر به سازمان هایی بسیار مهم و اثرگذار در سامان اقتصادی جهان تبدیل شده اند. آنها اکنون تحت هدایت قدرت های بزرگ و با بهره مندی از پشتیبانی های شرکت های بزرگ فراملیتی به سازمان هایی تبدیل شده اند که سیاست های بسیاری از کشورهای توسعه نیافته را زیر سلطه ی

خود گرفته اند. اگرچه این موسسات به لحاظ حقوقی دارای هیچ گونه اقتدار فراملی نیستند، اما در عمل به واسطه ی امکانات مالی که در اختیار دارند و به خاطر برخورداری از حمایت قدرت های اقتصادی به ویژه ایالات متحده عملاً نقشی تعیین کننده در هدایت سیاست های کشورهای در حال توسعه بازی می کنند. به ویژه کشورهایی که از بنیه اقتصادی خوبی برخوردار نیستند برای رفع مشکلات مالی ناگزیر هستند به شروط و توصیه های این موسسات تن دهند. این موسسات به این ترتیب به سازمان هایی فراملی تبدیل شده اند که حاکمیت ملی کشورهای در حال توسعه را به بازی می گیرند.

سیاست صندوق بین المللی پول حول سه محور می چرخد: آزاد سازی، خصوصی سازی و حذف یارانه های اقتصادی. آزاد سازی سه بخش شامل آزاد سازی تجاری، آزاد سازی مالی و آزاد سازی سرمایه ی مستقیم خارجی را دربر می گیرد. گاهی از مجموعه ی اینها به عنوان سیاست تعدیل ساختاری یاد می شود. اداره کنندگان صندوق بین المللی پول انجام توسعه ی اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته را تنها در اجرای این سیاست ها میسر می بینند و دادن تسهیلات به کشورها را به اجرای این سیاست ها مشروط می کنند. گرچه فی نفسه نمی توان به این سیاست ها ایراد گرفت اما نمی توان آنها را به مثابه اصول جادویی پنداشت که گره های توسعه ی نیافتگی با معجزه ی آنها باز می شود. صرف نظر از اینکه این سیاست ها تا چه حد کارآیی دارند و کجا و چگونه باید به کار گرفته شوند، به هر حال، طی دهه های اخیر بسیاری از کشورهای در حال توسعه به توصیه سازمان های بین المللی آنها را به کار گرفته اند و جز در موارد محدود حاصلی جز زیان نداشته اند. در غالب موارد می توان گفت پیاده کردن این سیاست ها به بدتر شدن وضع توده های فقیر انجامیده است.

یکی از اجزای سیاست تعدیل ساختاری کاهش هزینه های عمومی است. تجربه نشان می دهد که در غالب موارد این کاهش در حوزه های آموزش و پرورش، بهداشت و سایر کمک های مربوط به قشرهای محروم صورت می گیرد. این سیاست وضع قشرهای تیره روز را تیره تر می کند. در سال ۱۹۹۲ به دنبال سیاست های تعدیل در زیمبابوه ثبت نام دانش آموزان متوسط به نصف کاهش یافت. در دهه ۱۹۸۰ دولت زیمبابوه هزینه های عمومی را از جمله در حوزه ی آموزش و پرورش

و بهداشت به میزان ۳۰ درصد افزایش داده بود. اما در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ به دنبال پذیرش سیاست تعدیل هزینه های عمومی در این حوزه کاهش یافت به طوری که هزینه های آموزش برای هر کودک در مدرسه ابتدایی از ۴۰۰ دلار (زیمباوه) به ۲۲۰ دلار و سرانه ی هزینه ی بهداشت از ۵۰ دلار به ۳۰ دلار کاهش یافت. (پتراس و ویوکس، ۱۳۸۰)

برنامه های تعدیل همواره با بیکار شدن گروه هایی از کارگران و افزوده شدن بر تعداد بیکاران همراه بوده است. برای مثال در کشور بولیوی همراه با آزاد سازی تجاری و سرازیر شدن کالاهای خارجی به این کشور طی دهه ۱۹۸۰ نرخ بیکاری از ۱۵٫۵ درصد ۲۱٫۵ درصد افزایش یافت. (همان، ص ۸۰). کاهش هزینه های عمومی در اجرای تعدیل غیر از آموزش و پرورش در اکثر موارد بهداشت عمومی را هدف می گیرد. طبق معمول فقیرترین قشرهای مردم، قربانی اصلی این سیاست ها هستند. کاهش هزینه های بهداشتی در دهه های ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ در افریقا موجب شیوع برخی بیماری های نادر شد.

اما سیاست تعدیل با تمام این مشکلاتی که ایجاد کرد به نتیجه ی مطلوب نیز نرسید. این سیاست برای تشویق توسعه ی کشاورزی داخلی و افزایش محصولات در این بخش در نظر گرفته شده بود. اما به دلیل رقابت محصولات وارداتی با محصولات داخلی هدف های مورد نظر تحقق پیدا نکرد. اجرای درخواست های صندوق بین المللی پول مانع حمایت از محصولات داخلی بود. برنده ی اصلی در این میان شرکت های بزرگ فراملیتی بودند. زیرا در نتیجه ی این سیاست ها بازار محصولات کشاورزی به دست شرکت های بزرگ فراملیتی افتاد.

بانک جهانی در سال ۱۹۹۲ مطالعاتی را در مورد برنامه های تعدیل ساختاری خود انجام داد. این مطالعات مربوط به ۹۹ فقره وام تعدیل در ۴۲ کشور بود. تحقیقات مزبور نشان داد که تاثیر برنامه های تعدیل ساختاری در بهبود وضعیت اقتصادی کشورهای مورد مطالعه ناچیز بوده است. در کشورهای جنوبی قاره افریقا این برنامه ها در ۱۴ کشور از ۱۸ کشور به جای افزایش سرمایه گذاری و تحرک دادن به توسعه موجب کاهش سرمایه گذاری شده بود. (همان، ص ۹۶) برنامه های تعدیل، کشورهای توسعه نیافته را به بازار جهانی متصل کرد، اما برخلاف ادعای طراحان این سیاست ها، رشد تولید کالاهای صنعتی را برای آنها به همراه نیاورد. به این ترتیب پیشرفتی هم در

نوسازی ساختار اقتصادی این کشورها حاصل نشد. ثمره ی نهایی عبارت بود از استمرار اتکا به صدور کالاهای سنتی، که به واسطه ی رقابت بین کشورهای توسعه نیافته برای صدور آنها، منجر به نزول قیمت آنها شد.

این کشورها حتی سرمایه گذاری خارجی قابل توجهی را نیز جذب نکردند، چرا که اکنون مولفه های جذب سرمایه خارجی تغییر پیدا کرده است. دیگر مزیت نسبی از حیث کار ارزان و مواد خام ارزان انگیزه جذب سرمایه گذاری خارجی نیست. در شرایط کنونی وجود نیروی کار متخصص، امنیت و ثبات سیاسی از مولفه های اصلی جذب سرمایه گذاری خارجی است. سرمایه گذاری خارجی در جستجوی بیشترین سود با کمترین خطرپذیری است. این منظور اکنون در کشورهای پیشرفته ی صنعتی بهتر حاصل می شود. این است که در حال حاضر بیش از ۷۰ درصد سرمایه گذاری خارجی در میان خود کشورهای پیشرفته یا در کشورهای نیمه پیرامونی (کشورهای صنعتی رده ی دوم و کشورهای تازه صنعتی شده) صورت می گیرد. بنا به گزارش انکتاد کشورهای افریقایی طی سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۳ چهار سلسله برنامه ی تعدیل را انجام دادند که موفقیت خاصی به همراه نداشت. (UNCTAP, 1993)

طی سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ نیز حدود نیمی از سرمایه های جذب شده توسعه کشورهای پیرامونی به سمت معامله ی املاک رفته بود و نقش موگد نداشت. (تارو، ۱۳۸۳) سرمایه های معطوف به بخش صنعتی نیز به سبب تشدید استثمارکارگران به شیوه ی دیگری موجب نارضایتی بودند. (Sandbrook, 2004)

واقعیت تلخی که در سالهای اخیر به صورت ناآرامی ها و خشونت های سیاسی در افریقا مشاهده می شود، تنها ناشی از ساختار قبیله ای این جوامع و دشواری های گذار به ملت سازی و دولت سازی نیست. واقعیاتی که در بالا از حیث آثار جهانی شدن به آن اشاره شد نیز بی شک به سهم خود زمینه ساز چنین وقایعی است.

جهانی شدن مالی و بحران بدهکاری

یکی از درخواست های صندوق بین المللی پول از کشورهای در حال توسعه در ازای دریافت وام اجرای سیاست آزاد سازی مالی بود. همراه با اجرای این سیاست از جانب کشورهای در حال توسعه، موج بزرگی از سرمایه ی مالی به گردش درآمد و وارد این کشورها شد، به طوری که حجم سرمایه ی مالی که وارد بازار مالی جهان می شد، روزانه به ۱/۵ تریلیون دلار رسید. (Sandbrook and Romano, 2004)

ممکن است در مورد نقش نهایی آزاد سازی مالی در توسعه ی اقتصادی کشورهای در حال توسعه اختلاف نظر وجود داشته باشد، اما در مورد این واقعیت که این سیاست به بروز بحران بزرگی در تعدادی از کشورها منجر شد تردیدی وجود ندارد. این بحران، چنانکه خواهیم گفت به سهم خود موجب افزایش شمار کسانی شد که زیر خط فقر زندگی می کردند. اجازه دهید نخست به واقعه ی بحران بدهکاری اشاره ای داشته باشیم و آنگاه به تاثیر آن در گسترش فقر، که موضوع اصلی بحث ماست، بپردازیم.

سیاست های آزاد سازی، از جمله آزاد سازی مالی، در دهه ی ۱۹۸۰ موج بزرگی از تقاضا برای سرمایه های مالی و سرمایه های کوتاه مدت را برانگیخت. بالا بودن نرخهای بهره مانع نشد که بسیاری از کشورهای در حال توسعه برای قرضه به بازار مالی رجوع کنند. این کشورها می خواستند با دریافت قرضه به اقتصاد خود رونقی بدهند و آنگاه با بهره گیری از رونق اقتصادی و افزایش تولید، قسط های وام های خود را پرداخت کنند. اما پنداشتهای این کشورها درست از آب درنیامد و پرداخت قسط ها مرتب به تعویق افتاد تا آنکه به بار سنگینی تبدیل شد. به دنبال آن، بحران سقوط نرخ ارز شروع شد و تعدادی از کشورها را به آستانه ی ورشکستگی کشاند. بحران سقوط نرخ ارز در برخی از کشورها شدت بیشتری گرفت. در سال ۱۹۹۴ کشور مکزیک، در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ کشورهای تایلند، اندونزی و کره جنوبی، در سال ۱۹۹۹ برزیل و در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ میلادی ترکیه و آرژانتین بحران بزرگی را تجربه کردند. وام های دریافتی به تورم و تورم به کاهش نرخ ارز و کاهش نرخ ارز به فرار ناگهانی سرمایه های کوتاه مدت منجر و به موجی غیر قابل کنترل بدل شد. (خوف، همان ۵۲)

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای نجات این کشورها، که ورشکستگی آنها کل نظام جهانی را تهدید می‌کرد وارد عمل شدند و برای فرو نشاندن بحران به کشورهای بحران زده کمک کردند، اما همچنان با شروطی که در نهایت سنگینی بار آن به توده‌های فقیر منتقل شد. لغو یارانه‌های در نظر گرفته شده برای قشرهای کم‌درآمد همچنان شرط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای دادن وام جهت تثبیت نرخ ارز بود. به دنبال بحران‌های مالی و پولی دهه‌ی ۱۹۹۰ در مجموع بیش از ۵۷ میلیون نفر بر افرادی که زیر خط فقر زندگی می‌کردند افزوده شد. میزان فقر در جهان ۷ درصد افزایش یافت. (Cline, 2002)

سیاست‌های انقباضی‌ای که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به کشورهای بحران زده تحمیل کردند به نزول سطح زندگی قشرهای فقیر، افزایش بیکاری، تعطیل شدن کارگاه‌های کوچک و صدمه دیدن زندگی کشاورزان منجر شد. در مالزی یک روز بعد از اعلام لغو یارانه‌ها شورش بزرگی در گرفت و منازعات قومی که پیش از این با تدبیر حکومت مهار شده بود به شدت شعله‌ور شد.

شکاف افزایش‌دهنده

شاید بتوان گفت شکاف عظیمی که مناطق پیرامونی را از مرکز و مردم فقیر را از مردم ثروتمند جهان جدا می‌کند بیش از خود فقر منبع خشم در میان بازندگان فرایند جهانی شدن و به همین ترتیب منشاء رشد حرکت‌های افراطی سیاسی است. چنان‌که گفته شد جهانی شدن در دهه‌های اخیر با افزایش ثروت جهان همراه بوده است اما این افزایش، همزمان افزایش شکاف‌ها را نیز دربر داشته است. طی دهه‌ی ۱۹۶۰ تا انتهای قرن گذشته درآمد سرانه در ۲۰ کشور از غنی‌ترین کشورهای جهان از ۱۱ هزار دلار به ۳۲ هزار دلار افزایش یافت در حالی که درآمد سرانه در ۲۰ کشور از فقیرترین کشورها از ۲۱۲ دلار تنها به ۳۶۷ دلار رسید. با اینکه طی دهه‌ی ۱۹۹۰ در مجموع از جمعیت زیر خط فقر در جهان کاسته شد اما در کشورهای افریقایی، آسیای مرکزی، آمریکای جنوبی، خاورمیانه و اروپای شرقی بر تعداد فقرا افزوده شد، چنانکه مشهود است این مناطق از محورهای ناآرامی‌ها و خشونت‌های سیاسی بوده‌اند. افزایش شکاف بین فقر و غنا در

درون کشورها نیز به همان شدت الگوی جهانی جهانی شدن شتاب می گیرد (Comid and Court, 2001) به نوبه خود بر فضای اجتماعی و سیاسی جامعه تاثیر می گذارد و آن را مستعد بروز خشونت می کند.

مجموع این عوامل موجب شده است که جهانی شدن به فرایندی متناقض تبدیل شود که در آن رشد همپیوندی های اقتصادی و افزایش تفرق سیاسی با روندی یکسان به پیش بروند.

نتیجه گیری

داده های آماری که در مقاله به آنها اشاره شد، و تنها جزء کوچکی است از یک واقعیت بزرگ، حاکی از آن است که طی دهه های اخیر، که جهانی شدن شتاب گرفته است، فاصله ی بین کشورهای فقیر و غنی مردمان غنی و مردمان فقیر به نحو فزاینده ای افزایش یافته است. طی همین دوره دامنه ی خشونت های سیاسی از شرق آسیا تا غرب آفریقا رو به گسترش و شدت بوده است. نگارنده با کسانی هم عقیده است که معتقدند همزمانی این دو پدیده از روی تصادف نیست، بلکه بین آنها ملازمتی از نوع همبستگی وجود دارد. یکی از شواهدی که این حکم را تائید می کند این است که بین میزان و شدت خشونت های سیاسی با میزان فقر اقتصادی و به حاشیه رانده شدگی اجتماعی نیز، چنانکه واقعیات بیرونی نشان می دهد، ملازمتی از نوع همبستگی دیده می شود. مناطق فقیرتر و کمتر توسعه یافته با ناآرامی ها و خشونت های سیاسی گسترده تری دست به گریبان بوده اند. به عقیده ی بعضی از تحلیل گران، جهانی شدن به دلیل تشدید کردن شکاف فقر و ثروت در پهنه ی جهانی که با عصر اطلاعات پیوند دارد، زمینه خشونت های سیاسی را فراهم کرده است. خشونت همواره در تاریخ بشر وجود داشته است اما ناآرامیها ی و خشونت های معاصر بیشتر با جریان جهانی شدن پیوند دارد.

از سوی دیگر، ایالات متحده برای مهار کردن نیروهای پیچیده جهانی شدن به منظور حفظ ثبات اقتصادی خود، با تمام توان می کوشد تسلط خود را بر نظام بین الملل تضمین کند. سرنوشت اقتصادی ایالات متحده با چگونگی وضعیت جهانی شدن گره خورده است. اما اقدامات ایالات متحده برای بسط سلطه ی جهانی و اکثس مردم کشورهای در حال توسعه را برمی انگیزد و این

واکنش زمینه بسیاری از ناآرامی های سیاسی در پهنه ی جهان است. به این ترتیب، هم جهانی شدن به عنوان یک فرایند و هم جهانی سازی به عنوان یک پروژه، واکنش مردمانی را که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به حاشیه رانده شده اند، برمی انگیزد و اینها منشاء بسیاری از ناآرامیها، ناامنیها و خشونت های سیاسی در عرصه جهانی است. به نظر نگارنده، سالهای آتی در نظام بین المللی با تشدید این دو جریان (جهانی گری و ضد جهانی گری) رقم می خورد. جهانی شدن اگر با اصلاحاتی همراه نشود جهان را به سوی آینده ی نامعلومی پیش می برد.

Abstract

فهرست منابع

- آکسفورد، بری، (۱۳۷۸) نظام جهانی؛ اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۸
- استیکلیتز جوزف (۱۳۸۲) جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، تهران، نشر نی.
- پتراس، ج.و. ویوکس، الف (۱۳۸۰) جهانی کردن فقر و فلاکت، گردآوری و ترجمه احمد سیف، تهران، نشر آگاه.
- خورف مارتین (۱۳۸۳) جهانی شدن و جنوب، ترجمه احمد ساعی، تهران، نشر قومس.
- رابرتسون، رونالد، جهانی شدن؛ تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها، چاپ سوم، ۱۳۸۵
- ریورو، اسوالدو (۱۳۸۴) افسانه توسعه، ترجمه محمد عبدالله زاده، تهران، نشر اختران.
- ستر نارو (۱۳۸۳) برندگان و بازندگان جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۶) عصر اطلاعات؛ ظهور جامعه شبکه ای، ترجمه علی پایا و حسن چاوشیان، تهران، انتشارات طرح نو.

- Blerich, Andrew, (2002) *American Empire: The Realities and Consequence of us Diplomacy* (Cambridge, Harvard University Press).
- Calvert, John, (2004) "The Mythic Foundation of Radical Islam", *Orbis*, vol 4. No. 1 (Winter, 2004), pp. 29-41.
- Cline, W (2002), "Crisis and Poverty in Emerging Market Economics", Paper delivered at Conference on Social and Economic Impact of Liberalism and Globalization (University of Toronto 19-20 April 2002), pp. 3-6.
- Comia G. and Court, J. (2001) "Inequality, Growth, and Poverty in the Era of Liberalization and Globalization", Policy No. 4 (Helsinki, Ford institute for Development Economic Research, 2001), p. 1.
- Sandbrook, R. and Rommano, D. (2004) "Globalization, Extremism and Violence in Poor Countries", *Third World Quarterly*, Vol 25, No. 6 (2004), pp. 1007-1030.
- Wallerstein, Immanuel (2003) *Entering Global Anarchy*, *New Left Review*, 22 (July-Aug 2003), pp. 27-35.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی